

# مفهوم روشن فکری

کوروش آزادی

اعتماد، ش ۱۳۰۶، ۲۲/۱۰/۸۵



**چکیده:** نویسنده معتقد است مفهوم روشن فکری در غرب زاده شده است و برای بررسی آن باید به زادگاه آن رجوع کرد. اینفلکت به معنی روشنایی و شهود باطنی است به نوعی با واژه ریشن به معنی جیره بندی و ریزن به معنی عقل و خرد مرتبط است به نظر ایشان عقل گرایی با نوعی روشنایی درونی همراه است به همین دلیل، روشن فکر مترادف با Intellectual قرار داده شده است. روشنایی که از عقل واقع گرا ناشی می شود و چون زمینه های تاریخی و اجتماعی که محتوای این عقل را شکل می دهند نسبی اند پس به نتایج مختلف می رسد. عقل روشنکر می تواند محتوای خود را از دین و ایدئولوژی هم اخذ کند. به همین دلیل روشن فکر دینی و ایدئولوژیک در مقابل روشن فکر آزاد از انواع روشن فکری است. روشن فکر آزاد فارغ از هر گونه مفهوم ایدئولوژیک و از پیش معتبر بر امور عینی و ملموس تکیه کرده به الزامات عقلی و علمی متعهد است.

مفهوم روشن فکری در غرب زاده شده است. بنابراین اگر قرار باشد به صورت دقیق مورد باز شناسی قرار بگیرد، لزوماً می بایست به زادگاه، شرایط زیست و خاستگاه اجتماعی و تاریخی آنها توجه شود. روشن فکری را از یک موضع مفهومی (Conceptual) و منطقی (Logician) مورد بررسی قرار داده و در پایان یک نتیجه گیری اجتماعی خواهیم داشت.

برای ارائه یک بحث مفهومی و کمتر کارکر دگرایانه، ابتدا لازم می دانم به بررسی چند مفهوم که به نحوی با این بحث ارتباط پیدا می کند، بپردازم. یکی از این کلمات Ration به مفهوم اولیه «جیره» و «جیره بندی» است، یا کلمه Reason که به مفهوم دلیل یا ارائه برهان

است. به نظر می‌رسد Reason با Ration هم خانواده باشد. پس می‌توان عنصر عقلانیت را به عنوان یک امر نسبت دهنده (Ratio) بین مفهوم و امر واقع (Fact) در نظر گرفت. برای این که ذات عقل‌گرایی با نوع حسابگری در تلازم است. در واقع عقل می‌تواند موجودی واقعیت‌گرا باشد. «ایتلکت» به مفهوم «روشنایی»، «شهود باطنی» و «روشن‌فکری» است. عقل‌گرایی با نوعی روشنایی درونی همراه است نه این که ابتدا، درون روشن شده و پس از آن، عقل و خرد را روشن می‌سازد، بلکه بین خردگرایی و ذات عقلانیت با روشنایی نوعی ملازمه وجودی برقرار است.

من می‌خواهم از این بررسی مفهومی، چنین نتیجه‌گیری کنم که اصولاً همگان پذیرفته‌اند که، ذات عقل با نوعی روشنایی همراه است؛ به همین دلیل کلمه «روشن‌فکر» مترادف با Intellectual در نظر گرفته شده و یکی از مفاهیم اصلی Intellect نیز «روشنایی» است. این روشنایی البته اضافه بر عقل نیست. بلکه مساوی با عقل است، عقلی که در اینجا از آن سخن گفته می‌شود، یک عقل رئال یا واقع‌گراست، برای این که عقل مطلق فاقد مفهوم است. پس این عقل که روشنایی و روشنگری از ذات آن بر می‌خیزد نه یک مفهوم کلی و مطلق است و نه یک مفهوم مجرد و انتزاعی، بلکه این مفهوم از عقلانیت معطوف به واقعیت بوده و به این لحاظ یک مفهوم انضمامی است. مضمون و محتوای آن از واقعیت به دست می‌آید. روش آن نیز همان «دلیل‌گرایی» است.

از آنجاکه عقل نه یک امر انتزاعی و نه یک مفهوم مطلق و کلی و بلکه یک امر نسبی است و محتوای آن از زمینه‌های اجتماعی و تاریخی به دست می‌آید، بنابراین می‌تواند متفاوت باشد. آنچه اهمیت دارد این است که منابع ارجاعی آن معین و تعریف شده باشد. عقل روشنگر یا روشن‌فکری می‌تواند محتوای خود را از منابع و مفاهیم دینی و ایدئولوژیک گزینش کند. روشن‌فکری دینی به دنبال عقلانی‌سازی مفاهیم و اصول دینی است؛ به همین دلیل فعالیت خود را روشن‌فکری می‌داند.

به این معنا روشن‌فکر آزاد، به کسی گفته می‌شود که محتوای مفهومی کار خود را از ایدئولوژی اخذ نکرده باشد. این تیپ از روشن‌فکری به عنوان یک متد، معتقد است که عمل روشن‌فکری با جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک در تضاد اصولی قرار دارد. به همین دلیل تلاش می‌کند محتوای مفهومی خود را، از واقعیت‌های اجتماعی یا امور علمی و عینی اخذ کند. و بنابراین «ابژه» روشن‌فکر آزاد، پیش از آن که یک اعتبار ایدئولوژیک و از پیش معتبر باشد، بر

امور عینی و ملموس اتکا دارد. روشن فکر آزاد، به این دلیل که هیچ تعهدی به هیچ نوع ایدئولوژی با طبقه و حکومتی ندارد، عملاً در مسیری قرار می‌گیرد که عمل او در خدمت فقرا و رانده شدگان قرار می‌گیرد.

از مفهوم روشن فکری، الزام اجتماعی به دست نمی‌آید؛ بلکه صرفاً الزامات علمی و عقلانی به دست خواهد آمد. پس روشن فکر آزاد، صرفاً به مبانی خودش ملزم است. این مبانی از محتواهای علمی و صورت منطقی قابل استنتاج است؛ بنابراین روشن فکر آزاد، کسی است که بیش از هر کس به شناخت دقیق و علمی از واقعیات تاریخ اجتماعی ملزم است تا به مبانی ایدئولوژیک یا حتی اخلاقی.

## ● اشاره

۱. نویسنده ابتدا به بررسی مفهوم سه واژه Reason یا Intellect و Intuition و Ration می‌پردازد. اولی به معنی عقل و خرد، دومی به معنی بصیرت و سومی به معنی روشنایی و شهود باطنی است؛ پس نتیجه می‌گیرد که بصیرت در پناه روشنایی به دست می‌آید و روشنایی نیز ذاتی عقل است پس روشن فکر یعنی انسان عقل‌گرای واقع‌گرا.

حق این بود که ربط مفهومی این سه را از نظر لغت نشان می‌دادند و چنین نتیجه‌ای می‌گرفتند، از نظر لغوی همان‌گونه که ایشان آورده است این سه ارتباطی با یکدیگر ندارند. این ادعا که بین عقل‌گرایی و روشنایی درونی ملازمه وجودی دارد، فراتر از بررسی لغوی است و در مقوله بحث‌های لغوی نیست.

۲. نویسنده مدعی است عقلی که از آن سخن می‌گوید، عقل واقع‌گراست نه عقل فرضی افلاطونی و نه عقل انتزاعی و عقلانیت حاصل از آن، عقلانیت انضمامی و دیگر گراست که محتوای خود را از امور عینی و اجتماعی کسب می‌کند و لذا یک امر نسبی است. چون روشهای منطقی در بین همگان مشترک است؛ بنابراین تفاوت مکاتب در محتواهای آنهاست. محتواهایی که با نرم‌های پذیرفته شده هماهنگ باشند عقلانی‌اند، هر اندازه محتواها معین تعریف شده و واقع بینانه‌تر باشد، میزان روشنگری آن بیشتر است. اکنون پرسشی که از ایشان می‌توان پرسید این است که آیا هر نرمی می‌تواند ملاک عقلانیت قرار بگیرد؟ آیا خود آنها را نباید با ملاک عقل و عقلانیت سنجید؟ اگر ملاک عقلانیت تنها مسایل مشهور و مورد پذیرش باشد سؤال این است که نرم چه کسی و یا چه کسانی ملاک عقلانیت است؟ نرم گروه جنایتکاران و مفسدان و دشمنان انسانیت هم می‌تواند ملاک عقل و عقلانیت قرار بگیرد و آنها نیز برای عقلانی بودن افکار و اعمال خویش، می‌توانند نرم‌ها و مشورات و مقبولات نزد خویش را مستند قرار دهند؛ در این صورت هیچ امر غیرعقلانی وجود ندارد و واژگان «معین»، «تعریف شده» و واقع‌بینانه‌تر که برای تمایز عقلانی از غیر

آن بکار برده شده‌اند، گرهی از این مشکل باز نخواهند کرد؛ زیرا هر کس مدعی است که نرمه‌ایش واجد این صفات می‌باشند و دیگر نرمه‌ها فاقد آنهایند. این مفاهیم و تعبیرات بسیار کشدار و نامعین‌اند.

۳. ایشان می‌گویند روشن‌فکر دینی، محتوای خود را از منابع دینی و ایدئولوژیک گزینش می‌کند و روشن‌فکری دینی به دنبال عقلانی‌سازی مفاهیم و اصول دینی است. با تعریفی که ایشان از عقلانیت می‌دهد، نرمه‌ها تعیین‌کننده میزان عقلانیت هستند، نرمه‌های دینی میزان روشن‌فکری و روشن‌گری دینی‌اند، در این صورت روشن‌فکری دینی چه چیزی را و چگونه می‌خواهد عقلانی‌کند؟ مفاهیم دینی که ملاک عقلانیت‌اند با چه وسیله و نرمی عقلانی می‌شوند؟ آیا ملاک و معیار دیگری شاخص قرار گرفته است که مفاهیم دینی را باید بر اساس آنها تعبیر و تفسیر کرد؟ در این صورت نرمه‌های دینی دیگر ملاک نیستند، پس چگونه می‌توان از روشن‌فکری دینی سخن گفت که نرمه‌ها و معیارهای عقلانیت خویش را از جای دیگری اخذ می‌کند. با این حساب روشن‌فکری دینی تناقضی بیش نیست روپوش و لفافه‌ای برای تغییر مفاهیم دینی و جداکردن آنها از اصل و ریشه خود با ظاهری دینی و محتوایی غیردینی است و پوستینی وارونه از مفاهیم و تعالیم دینی بر تن مفاهیم غیردینی می‌باشد.

۴. از محتوای کلام ایشان در توصیف روشن‌فکر آزاد برمی‌آید که خودشان نیز به آن تمایل دارند. مهمترین خصوصیات این طیف از روشن‌فکری را تضاد با جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک و تکیه بر امور عینی و علمی و واقعیات اجتماعی، چالش با منافع مکاتب دولت‌ها و طبقات برتر و هماهنگی با منافع طبقات فرودست و محرومان که دست بر قضا گاهی به دلیل نقد معتقدات آنها در مقابل روشن‌فکر قرار می‌گیرند. روشن‌فکر آزاد هیچ الزام اجتماعی و تعهد اخلاقی و انسانی ندارد، او تنها به مبانی خود و نتایج آنها یعنی علم و تحلیل علمی واقعیات اجتماعی ملتزم است.

در این رابطه چند نکته قابل تذکر است. الف) تفاوت امور عینی و واقعیات با امور ایدئولوژیک در چیست؟ مگر نه این‌که ایشان در تعیین میزان و ملاک عقلانیت نرمه‌های پذیرفته شده را ذکر کردند و نرم تفاوتی ندارد که از چه منبعی صادر شده باشد. به نظر می‌رسد تکیه بر واقع‌گرایی برگرفته از فلسفه اثبات‌گرایی (پوزیتیویستی) باشد که توسط کسانی مانند پوپر مخدوش اعلام شدند و معیار علمی بودن نه عینی و اثبات‌پذیر بودن، بلکه ابطال‌پذیر بودن معرفی شد. اگر منظور ایشان از امور عینی و ملموس امور حسی و تجربی باشد، باید متذکر شد این ملاک‌ها مربوط به قرون هیجدهم و نوزدهم اروپا و اثبات‌گرایان است، که اکنون منسوخ شده‌اند و ملاک‌های دیگر جای آنها را گرفته است.

ب) ادعای هماهنگی با محرومان دلیل منطقی و تاریخی به همراه ندارد نه از جهت تاریخی روشن‌فکران به اصطلاح آزاد با محرومان هم جهت بوده‌اند و نه از نظر منطقی

چنین تلازمی اثبات می‌شود. در طول تاریخ استبداد و استعمار با تکیه بر افکار و اندیشه‌های روشن‌فکرانی از قبیل نیچه و شوپنهاور و هگل و روسو و حتی منادیان آزادی امثال جان استیوارت میل بوجود آمده‌اند و گسترش یافته‌اند. گو این‌که خود ایشان نیز در ادامه معترف است که اصولاً روشن‌فکر به اصطلاح آزاد هیچ تعهد و الزام اخلاقی و انسانی ندارد و از هیچ گروه و طبقه‌ای حمایت نمی‌کند.

(ج) معلوم نیست ایشان از کجای معنای روشن‌فکری عدم تعهد انسانی و اخلاقی را استنتاج کرده‌اند؟! اگر نتیجه اندیشه و بررسی روشن‌فکری به دست آمدن یک سری اصول اخلاقی و ایدئولوژیک باشد و به صورت علمی مورد تأیید قرار گیرند؛ روشن‌فکری که التزام به علم و منطق دارد چگونه می‌تواند به این اصول و نتایج الزام نداشته باشد؟! مگر این‌که معتقد باشیم امور اخلاقی کلاً و اصول دینی و ایدئولوژیک به هیچ وجه علمی و عقلانی نیستند و نمی‌توانند مبتنی بر مبانی علمی و عقلانی استوار گردند و اثبات شوند که این خود ادعایی گزاف و بی‌دلیل و غیر علمی است. البته اگر ملاک علمی بودن را حسی بودن و تجربی بودن بدانیم، طبعاً امور اخلاقی و اعتقادی از دایره علم بیرون خواهند بود که در جای خود چنین مبنایی باطل شده است و با دلایل منطقی و عقلانی بطلان چنین نظریه‌ای روشن شده است.

(د) در این‌که روشن‌فکر اصطلاح آزاد در طول تاریخ روشن‌فکری هیچ تعهدی نسبت به اصول انسانی و اخلاقی نداشته است، سخنی نیست، اما عدم تعهد نسبت به طبقه و حکومت از کجا به دست می‌آید؟ اتفاقاً شواهد تاریخی در بسیاری از موارد، خلاف این را ثابت می‌کند. در ثانی روشن‌فکر آزاد به هیچ الزامی پایبند نیست! اگر هست که ایشان نیز می‌پذیرد که لااقل به مبانی علمی و عینی و ملموس ملتزم است، دیگر چه فرقی بین ایشان و دیگر روشن‌فکران نسل جدید و روشن‌فکران ایدئولوژیک وجود دارد که از آنها جدایشان کرده و پسوند آزاد را که بار مثبت دارد به آنها داده است؟ در مقابل غیر آزاد که نوعی بار منفی دارد. نکته آخر این‌که وصف علمی و واقع‌گرایی برای روشن‌فکر آزاد آورده شده است که چنین القاء می‌کند غیر ایشان کارشان و اندیشه‌شان غیر علمی و غیر واقعی است و تنها این گروه (اثبات‌گرا) اندیشه علمی و واقعی دارند؛ گویی تعهد دینی و اخلاقی و انسانی داشتن عملی احساسی و رومانیتیک و غیر عقلانی است؛ در حالی که دین و اخلاق می‌توانند بر اساس داده‌های عقل و منطق اثبات شوند و عملی کاملاً عقلانی و علمی و منطبق با واقع باشند.